

# شان نهج البلاغه این نیست

● علی معظمی



امروزه با استفاده از فضای مطلوب و تسهیلاتی که دستاورد جمهوری اسلامی است، کار کتاب در حوزه معارف اسلامی، ظاهراً جزو کارها و حوزه‌های دشوارتر به حساب نمی‌آید. اما باید اذعان داشت که این قضاوت ظاهری، چندان هم واقع‌نما نیست؛ به ویژه اگر قرار باشد این کار برای «جوانان و نوجوانان» صورت‌پذیرد. واقعیت این است که علی‌رغم تبلیغات گسترده و وجود محتوای درسی قابل توجه، نتیجه‌ای راضی‌کننده، حتی برای اولیای همین امور، به بار نمی‌آید که می‌توان علت آن را در نحوه ارائه این محتوا جستجو کرد. اینها همه باعث شده است که بسیاری از نویسندگان و اهل تحقیق، با دیدن چنین وضعیتی، درصدد تلاش برای نجات شاید حاصل تلاش آنها گرهی از این مشکلات بکشایند.

کتاب «روش تحقیق و برداشت از نهج البلاغه» نوشته محمد دشتی، کتابی است که فحوای آن نشان می‌دهد قصد دارد مخاطب نوجوان خود را با دنیای نهج البلاغه آشنا سازد و این متن شریف را وارد زندگی او کند. نویسنده اگر چه کلاً به سبب عظمت نهج البلاغه، معتقد است که علی‌رغم تلاش‌هایی که در طول تاریخ برای شناخت این کتاب صورت گرفته «زرقای ناپیدای آن هم چنان دست‌نایافتنی است.» (ص ۱۵) اما باز همتا کنید می‌کند با وجود این که هر ساله قدم‌های فرهنگی ارزنده‌ای نسبت به این کتاب نورانی برداشته می‌شود، مسابقاتی مطرح است، کلاس‌های درسی سامان می‌یابد اما کافی نیست. (ص ۱۸)

نویسنده کتاب را به دو بخش و یک «سرآغاز» تقسیم کرده است. بخش اول، تحت عنوان «ضرورت آگاهی به اقسام معارف نهج البلاغه» به سه فصل «معارف عمومی نهج البلاغه»، «معارف تخصصی نهج البلاغه» و «معارف فوق تخصصی نهج البلاغه» تقسیم شده است. بخش دوم کتاب به «روش‌های برداشت از معارف عمومی نهج البلاغه» اختصاص یافته و به سه فصل تقسیم شده است: «طرح نهج البلاغه در زندگی»، «طرح نهج البلاغه در مناسبت‌ها» و «طرح تطبیق نهج البلاغه با نیازمندی‌های اجتماعی».

در مورد فصل‌بندی کتاب باید گفت سواى غلط‌ها و بی‌دقتی‌های تالیبی در فهرست و در خود متن کتاب کبیاعت سردرگمی خواننده می‌شود، نوع فصل‌بندی هم تا حدودی نامفهوم است. برای تفکیک فصول از واژه‌های «اول»، «دوم»، «سوم» و... و نیز بعضی جاها برای توجه‌دادن به عناوین از نقطه‌گذاری در ابتدای آنها استفاده شده است. به این ترتیب

- نام کتاب: روش تحقیق و برداشت از نهج البلاغه
- نویسنده: محمد دشتی
- ناشر: عابد
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۸
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۱۳۹ صفحه
- بها: ۶۲۰ تومان

معلوم نیست دقیقاً هرعلامتی به چه مناسبتی به کار گرفته می‌شود. وضع فصل‌بندی داخل کتاب به مراتب آشفتنتر از آنی است که در فهرست دیده می‌شود. و این نقطه ضعف مهمی برای این کتاب به حساب می‌آید؛ چرا که خواننده، به‌ویژه خواننده نوجوان، انتظار دارد عنوان‌بندی‌ها راهنمای او باشند نه این که در فهم چرایی آنها دچار دردسر شود. کلاً در خواندن این متن، خواننده باید هر لحظه منتظر باشد که یک سرفصل جدید گشوده شود و با نحوه تایپ این سرفصل‌ها، معلوم نیست که کدام‌عنوان اصلی است و کدام فرعی.

نویسنده کتاب را با مطالبی درباره عظمت نهج البلاغه می‌آغازد. پیداست که طرح چنین بحثی ضرورت دارد؛ خواننده باید اهمیت کتابی را که به تحقیق راجع به آن دعوت می‌شود، بداند. اما چگونه؟ وقتی که ما برای نوآموزی یا کلاً برای هر کسی قصص‌بینی اهمیت چیزی را داریم، مهمترین قدم در راه این تبیین، آوردن شواهد کافی است. شواهد باید آنگونه باشند که تصریح نتیجه لزومی نداشته باشد. باید بنام آموز نشان دهیم که این شواهد «لزوماً» بر آن نتیجه دلالت می‌کند. اما وقتی که ما در عوض موضوعاتی را مطرح می‌کنیم که «همه می‌دانند»، آن هم فقط در چندخط و بعد هم فهرستی از نتایج و مطالبات خود را پیش‌روی خواننده می‌گذاریم، او حق دارد که نتیجه‌گیری ما را ناتمام بداند. مساله این نیست که مطالب ما واقعا چقدر ارزشمند به شمار می‌آیند، مساله این است که وقتی خواننده در آغاز بحث ما «همان مطالب همیشگی» را با همان شکل و شمایل همیشگی می‌بیند، از این که چیز جدیدی به او بدهیم، ناامید می‌شود.

مقدمه کتاب حاضر هم به چنین مشکلی مبتلاست و هر چقدر هم که تمام آنچه نویسنده محترم آورده‌اند «درست باشد» این درست بودن کمکی به مقصود او نمی‌کند. باید دانست که وقتی با خواننده نوجوان طرف هستیم، هیچ‌جا نوشتن ما از حیطة «کار آموزشی» خارج نمی‌شود و این به

دلیل خصوصیت ذهنی خواننده است که در هر متنی به دنبال سیاق درست طرح موضوع می‌گردد و وقتی همه طرح بحث‌های ما از نظر منطقی ضعیف باشد، نو نتیجه‌گیری برای او ممکن است؛ یا الگوی غلط استدلال و طرح بحث ما را می‌پذیرد و همراه با آن منویات ما را هم قبول می‌کند که در این صورت، آن بدآموزی اول جایی برای آنکه به تاثیرات مثبت عمل‌مان بیندیشیم، باقی نمی‌گذارد و یا اشکال نحوه بحث کردن شمارگونه ما را می‌فهمد که در این صورت، معمولاً به معیوب بودن نتیجه هم رای می‌دهد.

اما از همه اینها مهمتر، در مورد مقدمه کتاب، این است که نویسنده در «سرآغاز» اصلاً اشاره نمی‌کند که در این کتاب چه می‌خواهد بکند. کار به عهده خواننده‌بهاوش گذاشته شده که احتمالاً با خواندن «آرزوها» نویسنده، شمایی از آنچه کتاب می‌خواهد به آن بپردازد، در ذهن خود ترسیم کند.

بخش اول کتاب، با بحث ضرورت آگاهی به اقسام معارف نهج البلاغه آغاز می‌شود. بحثی که اگر به‌درستی طرح می‌شد، جای آن در مقدمه کتاب بود. اما خود نحوه ارائه این مطلب، نه تنها از مشکلات قبلی خالی نیست، بلکه مشکل مهم دیگری هم اضافه دارد: تکرار. از این بخش به بعد شاهدیم که نویسنده در جای‌جای کتاب و با فواصل نه چندان زیاد، قطعاتی را که حتی در نثر هم به هم شبیه هستند تکرار می‌کند. این کار ظاهراً برای بهره بردن از اصلی‌ترین کارکرد تکرار، یعنی تاکید صورت می‌گیرد اما یکسانی و عدم تنوع در نحوه تکرار مضامین و از آن گذشته خود محتوایی که تکرار می‌شود، این گمان را برای خواننده پدید می‌آورد که نویسنده برای جبران حلقه مقفول‌طی در نوشته خود، دست به تکرار مطالبی می‌زند که حتی در قیاس با سایر قسمتهای متن، اهمیت فوق‌العاده‌ای ندارند آن حلقه مقفول‌طی، اما، نظم و چارچوبی است که طرح مطالب این کتاب با آنها باید شکلی منطقی به خود می‌گرفت. تکرار، یک اثر منفی دیگر هم بر ذهن خواننده نوجوان ما می‌گذارد: او یقین می‌کند که ما حرف نویی برای گفتن نداریم.

مساله دیگری که باید به آن اشاره کرد، نوع تقسیم‌بندی نویسنده از معارف نهج البلاغه و نحوه ارائه این تقسیم‌بندی به خواننده است. اول «معارف عمومی نهج البلاغه» که به زعم نویسنده «همه می‌توانند تنها با داشتن یک ترجمه گویا از این دسته از معارف عمومی و ارزشمند بهره‌مند گردند.» (ص ۲۹) دسته دوم، معارف تخصصی نهج البلاغه

نویسنده در «سراغاز» اصلا اشاره نمی کند که در این کتاب چه می خواهد بکند  
کار به عهده خواننده باهوش گذاشته شده که احتمالا با خواندن «آرزوها» نویسنده  
شمایی از آنچه کتاب می خواهد به آن بپردازد  
در ذهن خود ترسیم کند



دومین سرفصل اصلی این بخش «طرح نهج البلاغه در مناسبت‌ها» است  
که به نظر نمی آید به «روش تحقیق و برداشت از نهج البلاغه»  
ربط چندانی داشته باشد.



در مورد فصل بندی کتاب باید گفت سواي غلط‌ها و  
بی دقتی های تایپی در فهرست و در خود متن کتاب که باعث  
سردرگمی خواننده می شود نوع فصل بندی هم تا حدودی نامفهوم است



درک کند؟ آیا او هم می داند مدیریت چیست و هم مدیریت  
تطبیقی را می شناسد؟ وهم به کلیت و جزئیت عناوین کتاب  
واقف است؟

به مبحث مربوط به «معارف فوق تخصصی نهج البلاغه»  
می رسم. از تفصیل می پرهیزم و فقط به یک مثال از این  
بخش می پردازیم. یکی از مباحث «فوق تخصصی» که نویسنده  
برای نمونه آورده «مدیریت خانوادگی» است. (ص ۸۰) بی هیچ  
مقدمه ای در ذیل همین عنوان، ترجمه بخشی از کلمات امام  
آمده است: «پس از زنان بد، بهره‌یزید و مراقب نیکان‌شان باشید.  
در خواسته‌های نیکو، همواره فرمانبردارشان نباشید تا در  
انجام منکرات طمع ورزند...» (همان) و بعد بلافاصله نویسنده  
می گوید که «ظاهر عبارات این خطبه [که آدرس آن هم در  
کتاب نمی آید] با آیات قرآن تضاد دارد. قرآن می فرماید: لقد  
خلقنا الانسان فی احسن تقویم (همان) اما ظاهر این خطبه  
نقص نیمی از انسان‌ها را مطرح می کند» (همان) معلوم  
نیست که ظاهر این خطبه چگونه نقص نیمی از انسان‌ها را  
مطرح می کند و چگونه با آیه شریفه ای که نویسنده  
شاهد می آورد، در تضاد است.

اما آنچه جالب توجه است این است که نویسنده مباحثی  
را به عنوان فوق تخصصی مطرح می کند که فهم آن به فهم  
ادبیات عرب با دیدگاه ایشان بستگی دارد؛ چرا که در مثال  
بعدی که باز هم به زبان مربوط است، در آخر بحث راجع به  
حکمت ۲۳۸: «المراه شرکها، و شرما فیها انه لا ید منها»  
نتیجه می گیرد که این کلام از نوع ضرب المثل است و در آن  
واژه «شر» به معنای شر و بدی نیست، بلکه به معنای  
دردراست است! (ص ۸۳)

به بخش دوم کتاب نمی پردازیم؛ چرا که به نظر می آید  
در آنجا نویسنده به هر دلیل، خواسته از عنوان اصلی کتاب  
دور شود و مباحث دیگری را که مهم می دانسته، مطرح کند.  
برای مثال، دومین سرفصل اصلی این بخش «طرح  
نهج البلاغه در مناسبت‌ها» است که به نظر نمی آید به «روش  
تحقیق و برداشت از نهج البلاغه» ربط چندانی داشته باشد.  
اما کلام آخر، کار تبلیغ دین آنهم برای نوجوانان تنها  
داشتن دو دغدغه، از پیش نمی رود. حتی سواد هم کافی نیست  
چرا که غالب کسانی که در این دو دهه، از سر درد و از روی دانش،  
کار کردند کم نبوده است. اما درد و دانش وقتی به کار ما می آید  
که مخاطب خود را درست بشناسیم و آنچه را در خور اوست،  
فراهم کنیم و این کار به خواست خدا و با سعی و توکل میسر  
است البته نه با سهل انگاری.

### اما کلام آخر،

کار تبلیغ دین آنهم برای نوجوانان  
تنها با داشتن دو دغدغه، از پیش نمی رود.  
حتی سواد هم کافی نیست

تخصصی که باید در نهج البلاغه پی گیری شود، نام می برد که  
از آن جمله اند: «... ۴. مباحث مربوط به بیولوژی و  
فیزیولوژی، ۵. مباحث مربوط به نجوم و ستاره شناسی، ۶.  
مباحث عمیق فلسفی...» (ص ۵۴) آیا واقعا نویسنده  
می خواهد به خواننده نوجوان خود بگوید که نهج البلاغه را  
باید از نظر مسائل ستاره شناسی و نجوم کاوی؟ آیا نویسنده  
محترم با چنین القائاتی، شئون واقعی نهج البلاغه را به  
خواننده خود می شناساند؟ در این بخش، گاهی فهم مقصود  
نویسنده کار آسانی نیست: «باید یک جامعه شناس باشیم  
و مطالب جامعه شناسی آن را [نهج البلاغه را] مطالعه کنیم. یا  
یک اقتصاددان باشیم و در مباحث اقتصادی آن به ارزیابی  
بنشینیم که مولوی نیکو فرمود:  
آب کم خور تشنگی آور به دست

تا بجوشد آبت از بالا و پست» (ص ۵۹)  
«باید قبل از ارزیابی مباحث فراهم آمده تخصصی در  
نهج البلاغه به آثار فرهنگی علمی موجود توجه داشت و  
دهها جلد کتاب و مقاله و تحقیق را از شرق و غرب و  
نویسندگان معاصر شناسایی کرد و به مطالعه و ارزیابی مطالب  
آنها پرداخت تا اطلاعات تخصصی ماتکامل یابد...» (ص ۶۰)  
آیا با این مبهم گویی‌ها و کلی گویی‌ها قرار است خواننده  
خود را راهنمایی کنیم تا به اعماق نهج البلاغه پی برد؟  
بنگردد: «کسی که دهها جلد کتاب از متفکران شرقی و غربی،  
مطالعه کرده و به همه جوانب یک بحث نگریسته بهتر  
می تواند در آن رشته تخصصی فکر کند و با بصیرت کامل به  
نقد و ارزیابی دیدگاهها بپردازد و آنگاه که به مطالعه نهج البلاغه  
می پردازد...» (صص ۶۰ و ۶۱) آیا خواننده از ما نمی پرسد  
کدام متفکران شرقی و غربی؟ کدام دهها جلد کتاب؟

در همین بخش، نویسنده باز هم بر لزوم «کشف و خلق  
انواع عناوین و فهرست‌ها» تاکید می کند و چند صفحه بعد  
به عنوان نمونه ای از «سازماندهی عناوین فهرست‌های کلی  
و جزئی» فهرست کتاب «مدیریت تطبیقی» را که به قلم خود  
ایشان است، می آورد. آیا انتظار به جایی است که بخواییم  
خواننده نوجوان با خواندن این فهرست، منظور نویسنده را

است که «به علوم مختلف و رشته‌های تخصصی گوناگونی  
ارتباط دارد. به موضوعات خاصی اختصاص داشته و  
شناخت آنها به بررسی‌های موضوعی و تخصصی نیازمند  
است مانند: ۱. مباحث اقتصادی نهج البلاغه...» (ص  
۵۴) و دسته سوم، معارف فوق تخصصی نهج البلاغه است.  
هرچی از مباحث و معارف بلند و گرانگسنگ نهج البلاغه فوق  
تخصصی است. نه عوام می توانند آنها را درک کنند و نه  
عموما قشار جامعه قدرت فهم آن را دارند و نه  
متخصصین رشته‌های گوناگون علوم و فنون بشری می توانند  
به نقد و ارزیابی آن بپردازند (به جز افرادی که  
تخصص‌های لازم در همان زمینه‌ها را دارند) مانند: ۱.  
قسمتهای فنی مشکل نهج البلاغه... (ص ۷۸)

باید از نویسنده محترم پرسید که آیا واقعا ملاک‌های  
تقسیم بندی خود را برای یک نوجوان واضح می دانند؟ خواننده  
شما چطور با این ملاک‌های واضح و متمایزی که در اختیار او  
می گذارید، باید بتواند بین معارف مختلف نهج البلاغه، با الگوی  
شما، تمیز بگذارد؟ وقتی که شما در قسمت معارف عمومی  
نهج البلاغه، از مباحث اقتصادی و تاریخی مثال به میان می آورید  
و در معارف تخصصی هم باز همین‌ها را داخل می کنید، تکلیف  
خواننده نوجوان شما چیست؟ آیا نتیجه این کار سردرگمی او  
نخواهد بود؟

در بخش روش مطالعه و برداشت از معارف عمومی (ص  
۴۶ تا ص ۵۱) به مطالب جالبی بر می خوریم که لااقل در  
ظاهر ربطی به روش مطالعه ندارند. یکی از آنها، «قرائت  
نهج البلاغه با حالت‌های گوناگون» است: «... خطبه‌ای  
اخلاقی است، باید نرم و آرام و شمرده قرائت گردد و خطبه‌ای  
سیاسی و حماسی است، باید بی‌گونه‌ای قرائت شود که دلها به  
تیش و بدن‌ها به لرزه درآید...» یکی دیگر از این روش‌ها  
«مطالعه و فهرست گیری» است که اصلا شکل یک روش  
منسجم را به خود نمی گیرد «باید همراه با مطالعه و درک  
مفاهیم عمومی نهج البلاغه، معارف ارزشمند آن را در قالب  
عناوین زیبایی درآوریم تا پس از استخراج عناوین، بدانیم  
که: کدام خطبه به اخلاق فردی و کدام خطبه به... اختصاص  
دارد تا بتوانیم در کلاس‌های درسی... در جلسات دوستانه و  
فامیلی... در عروسی‌ها و جلسات یادبود عزیزان سفر کرده... در  
لحظه‌های اعزام نیرو به مرزهای خاکی کشور... حداکثر استفاده  
از آن برده و نهج البلاغه را در عینیت جامعه خود مطرح کنیم.»  
(صص ۴۹ و ۵۰)

در بخش مربوط به معارف تخصصی نهج البلاغه،  
با تعریفی که بیشتر آورده شد نویسنده از ۱۵ عنوان موضوع